



خجسته ناطق

روبروی لشکری ظالم چه تنها ایستاد
پرتوان مانند کوهی بی محابا ایستاد
درحمایت از برادر زیر باران ستم
مشک بردوش محبت مثل سقا ایستاد



مریم جلالوند

آنشی از عشق او بر جان من افتاده است
داغِ سردِ شعله ها روی بدن افتاده است

بین ما فنجانی از عطرِ محبت گرم بود
حال با این فصلِ دوری از دهن افتاده است

با مرورِ خاطراتش بارها این رود اشک
در مسیری بر سرِ دریا شدن افتاده است

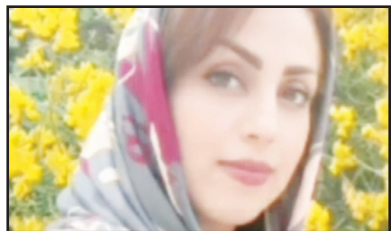
گاه بی روحم چو این لحظه میانِ تخت خواب
پیگرم گویی در آغوشِ کفن افتاده است

روی دیوارِ زمین از سایه های روح من
نقطه چینی با هزاران سوءظن افتاده است

باز هم با بی قراری یاد او افتاده ام
کاش می فهمیدم او هم یاد من افتاده است

آنقدر لبریزم از احساسِ خوبِ بودنش
خود به خود از روی تن، این پیرهن افتاده است

آه تنهایی چگونه می شود از تو گریخت
این دلِ غربت زده یادِ وطن افتاده است



الهام تدین

توو کوچِ پرستو زندگی و فهمیدم
در مرگ بهار پیغام قاصدک دیدم

از رسمِ رفاقت توی روزگار سرد
آخ مزه ی دلتنگی یار و چشیدم

توو قصه ی پاییزی عشق همه باختن
در گوشِ دلم گفتم تو رو که بوسیدم

با یادِ نگار با خاطرات شیرینم
در غصه ی دوری در تنم که بوسیدم

من عطرِ تو را هر لحظه با باد بوییدم
در دشته دلم با خنده ی تو خندیدم



اکرم صادقی

امام حسین (ع)

سوگوار تو دمدام کلِ عالم می شود
داغدارت از ازل هوا و آدم می شود

عرش می لرزد به خود تا قطره های خون تو
بر زمین می ریزد و ماه محرم می شود

تشنه لب جان دادنت، بر برگهء تقویم ها
سالیان سال چون مرگی دمدام می شود

ذوالجناح آشفته می آید به سوی خیمه ها
یک نفر دق می کند از جمع ما کم می شود

یک نفر مانند شاعر یک نفر مانند من
در خیالات خودش با عشق محرم می شود

ظهر عاشورا است مردم باز محشر می کنند
آنچه در روپای خود حتی ندیدم می شود



مهدی زکی زاده

شهر هیاهو زده، کوچه سراسر صداست
هر طرفی خیمه ای از بد و نیکی بیاست

هر که دلش را به دریای دلی میزند
سهمِ دلی شورِ عشق، قسمتِ بعضی هواست

هر صف اول نشین، ساکنِ رضوان نشد
شمر، صفِ اولِ معرکه ی کربلاست

نیک نظر کن ببین، کیست علمدار تو
حضرتِ عشق است، یا، رهرویِ از اشقیاست؟

پینه به پیشانیِ مردِ خدا، نقشِ عشق
صورتِ بعضی پر از نقش و نشانِ ریاست

کوچه ی بی نامتان، کوچه ی مهتاب نیست
کعبه فقط سنگ و گل، خالی اگر از خداست

مهرِ فروزنده ی صبحِ سحر، عشق تو
شهرِ شبِ خسته را رویِ مه ت روشناست

رقص به میدانِ مین، اوچِ شکوفایی ات
سروِ غیوری، قَدَت، خون شده، بی دست و پااست

نام تو را هر کسی سفره ی نانش کند
لاشخوران را رفیق، همدمِ گفتارهاست

سرو وطن سبز از سرخیِ خون شهید
نام شهیدانِ ما، کوچه ی دل آشناست



مجتبی دامی

دلگیرم از این سرنوشت، خونین جگر کرده مرا
شب زنده داری سهم دل، از جور یار بی وفا

بیدادم از دیدار یار، یاری که شد نامهربان
جانم پر از آشوب و درد، جان و تن و روح و روان

من مانده ام حسرت به دل، با دیده ی خونبار خود
نهری روان از اشک و آه، تکرار در تکرار خود

موی سپید و صد شکن، مهمان جان فرسای من
عمر و جوانی شد فنا، کابوس شب رویایی من

ذوق شکسته نا خدا، گمگشته ی دریا شدم
ساحل نمی آید به چشم، آواره ی دنیا شدم

آه جگر سوزم چرا بس بی اثر مانده کنون
آتش گرفته سینه ام، درمان نمی گردد جنون

بر خیزد و بشکن عهد خود، رسوا دل شیدای من
بگذر از این حس جنون گمگشته ی پیدای

بشکسته ام در خود ولی ظاهر چو کوهی استوار
دل گیرم از این سرنوشت، دلواپسم از روزگار



محمد طهرانی (ونک جو)

براستی دوستی ارزشمند ترین رابطه ای است که
در زندگی می توان تجربه کرد .

شاید عشق زیبا ترین رابطه باشد اما توأم با
احساساتی چون نیاز و لذت است در حالی که
دوستی ورای اینچنین احساساتی است ، در
دوستی مسابقه ایست برای ایثار ، برای گذشت ،
برای خدمت .

دوست بیشتر دهنده است ، سپر بلاست ، سنگ
صبور است ، یار لحظات دلتنگی است ، دوست
پشتوانه ایست سترگ ، از هر طرف به او بنگری
سبز است ، یک رنگ بیشتر ندارد ، دوست جان
است .

آنان که یک دوست جان دارند هرگز تنهایی
آزارشان نخواهد داد .

دلِ دوست را با زنجیری از محبت و قدر دانی به
پای ستون زندگی محکم ببندیم .



شاعر: حسین دلجو مترجم: محمود شیربازو

شاعر: حسین دلجوئی
مترجم: محمود شیربازو

پیراهن نگاه مرا ،
از پشت مَکَش ...

که برمی گردم و ..
بی خیال عزیزهای مصر و
یعقوبهای چشم انتظار ...

چنان در آغوش می کشم ،
که هفتاد و هفت سال تمام
باران ببارد و
گندم درو کنیم ...

Do not pull back the
shirt of my look !

I will return to you and
I will not care about all the Egyptian Potiphar , "the
Al -Aziz "and the waiting Jacob

I will hug you so warmly so that
for the seventy-seven years start raining
And we shall reap the wheat..



حسن ندری

می زنی بر کوه احساسم دوباره تیشه را
حبس رویا می کنی هر لحظه ای اندیشه را

عاجزم در عاشقی مانند یوسف نیستم
خنده هایت عاقبت بر می کند این ریشه را

در بلور خواب نازم بوسه ای می خواستم
وعده ی امروز و فردا سنگ می زد شیشه را

گر چه این اوهام سر مستم نکرده نازنین
چون تداعی می شوی هرگز نبندم گیشه را

حبس چشمان سیاهت می سرایم این غزل
حتم دارم می ستایی حس عاشق پیشه را

منتظر داستان و اشعار شما هستیم

لطفاً مطالب خود را با درج شماره تلفن به دفتر روزنامه یا آدرس الکترونیکی ذیل ارسال نمایید. ضمناً روزنامه در ویرایش مطالب ارسالی، آزاد است و مطالب ارسالی برگشت داده نمی شود.

toloudaily@gmail.com

کارشناس (این شماره) سرویس ادبی-هنری: محمود شیربازو